



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد در واجب مطلق و مشروط، تفاسیر مختلفی شده، تفسیر اول این بود که واجب مطلق آن واجبی است که منوط به شرط وجود نباشد. هر واجبی که وجود و تحققش، منوط به وجود است بالنسبه به او می شود واجب مشروط، ولی بالنسبه به غیر آن که شرط وجود است و عبارت است از قدرت، می شود واجب مطلق.

پس بنابراین همه واجبها بالنسبه به قدرت می شوند واجب مشروط، حالا قدرت ها مختلف است، فرض کنید که ناتوانی هست، منع خارجی است، حاجز نسبت به مکلف و بین مامور به است و این دیگر در یک سطح وسیعی آنچه را که محقق مفهوم قدرت است در این مساله دخالت دارد.

نسبت به این مساله خدشه وارد کرده اند که بنابراین صلاه از وجوب مطلقه خودش ساقط می شود و صلاه به عنوان واجب مشروط می شود در حالتی که در اصطلاح، همه فقها، صلاه را به عنوان واجب مطلق می دانند و فقط بالنسبه به وقت صلاه واجب مشروط است، ولیکن بالنسبه به قدرت و امثال ذلک و سایر چیزها این واجب، واجب مطلق است.

برخلاف این مرحوم آخوند می فرمایند هرچه که مستند به قدرت نیست و تعلق او به غیر قدرت است، بالنسبه به او، واجب، واجب مطلق می شود در حالتی که در بسیاری از واجب های مشروط، مساله همین طور است، مثل خمس و زکات و حج و امثال ذلک که این ها متعلق و منوط به شرط وجوب نیست ولی در واقع آن را جزء واجب های مشروط آورده اند مثل حج که منوط به استطاعت است و استطاعت همان زاد و راحله است که از مقوله قدرت خارج

است، چون قدرت یعنی توان و اقتدار بر فعل، و استطاعت، آن یک بحث اخصّ از قدرت است، در بحث اقتدار شخص ممکن است حج را ماشیا و مُتَسَكِّعاً هم انجام بدهد، قدرت دارد ولیکن استطاعت که همان شرط برای شرعی وجود است آن استطاعت را ندارد.

تفسیر دومی که ذکر شد عبارت است از اناطه واجب به شرایط اربعه که بلوغ و عقل و قدرت و صحّت باشد، که به آن واجب مشروط می‌گویند و آنچه که غیر از اینها هست آن خارج از این تعریف هست واجب مطلق گفته می‌شود باز نقض به صلاة شده که در صلاة مساله بلوغ و عقل و صحّت و قدرت لحاظ نشده است در حالی که صلاة معنون به واجب مطلق است.

تعریف سوم که شده برای واجب مطلق، تعریفی است که این تعریف را مرحوم صاحب فصول کردند و مرحوم آخوند هم این تعریف را پسندیده اند و تعنون واجب به مطلق و مشروط را مختلف می‌دانند، ممکن است، یک واجبی بالنسبه به بعضی از شروط و قیود مطلق و بالنسبه به بعضی از قیود دیگر مشروط باشد، مثالی که می‌زنند می‌فرمایند صلاة بالنسبه به طهارت و تحویل ماء و ازاله خَبَث و امثال ذالک مطلق است، اما نسبت به خود وقت، واجب مشروط است، قبل از دخول وقت، صلاة واجب نیست، این هم یک تعریفی که برای این شده است خوب مرحوم آخوند این تعریف را می‌پسندند و استطاعت را هم جزو قیود و شروط واجب مشروط می‌دانند. برای تحویل استطاعت، شارع وجوب حج را منوط به حصول استطاعت کرده است و از این باب حج بالنسبه به استطاعت می‌شود واجب مشروط، گرچه بالنسبه به أَشْهُرِ حَجِّ، این واجب مطلق است و خود اشهر حج که با حرکت رَفَقَه تَنجِز پیدا می‌کند و فعلیتش، زمان اتیان مراسم حج است که از نهم عرفه باشد که وقت اتیان از آن زمان است و زمان تنجز از اول شوال که اشهر حج است و همین طور زمان فعلیت همان زمان خود

اتیان به اعمال است. قبل از این که به این مساله پردازیم. (البته راجع به واجب مطلق و مشروط همان طور که عرض کردم با این که مربوط به بحث ما نیست و ما فعلاً فقط در مورد استطاعت می‌خواهیم بحث کنیم اما از نظر روشن شدن مساله واجب مطلق و مشروط، که در مساله صلاة یک دفعه می‌بینید فتوا از زمین تا آسمان عوض می‌شود و برمی‌گردد، ما انشاءالله راجع به آن و کیفیت رعایت شروط اربعه و عدم رعایت آن، و اطلاقیّتش و امثال ذلک مطالبی داریم.

فعلاً بحث، بحث قدرت است که اصولیون بالاتفاق، استطاعت را شرط برای مصادیق قدرت به حساب می‌آورند و استطاعت را شرط برای وجوب حج می‌دانند. طبعاً باید در این مساله فعلاً صحبت کنیم و تکلیفمان را با استطاعت روشن کنیم که این قضیه استطاعت به چه نحو مُحَقِّق قدرت است.

بینید در قدرت دو بحث است، یکی بحث قدرت، به عنوان یک وصف و یک ماهیت عام، و دوم قدرت به عنوان قدرت و عدم قدرت.

یک وقتی بحث قدرت، به عنوان تقابل ضدّین است یا بهتر است بگوییم تقابل سلب و ایجاب است، یک وقتی بحث قدرت، بحث تقابل عدم و ملکه است این نکته‌ای است که تا به حال از او غفلت شده است و به واسطه غفلت در این مساله این مطالبی که تا به حال شنیده شده و ارتکازات عرفیه‌ای که بر این اساس است بخاطر این نکته است که مسئله تقابل عدم و ملکه در استطاعت و قدرت، نادیده گرفته شده است، قدرت یعنی اقتدار بر فعل، وقتی که می‌گویند شخص قادر است یعنی عاجز نیست، در مقابلِ عجز است که عجز عدمِ *الاقتدار* *علی الفعل* و *علی الاتیان علی الفعل* است و قدرت همان اقتدار بر فعل است و اقتدار بر فعل، معلولِ علل و اسباب و عواملی است که به عنوان علت تامه، هرکدام از این علل و اسباب در جای خودش قرار نگیرد و حتی سلسله علیّت مُعدّات به نود و نه هم برسد قدرت علی الفعل در این جا منتفی خواهد شد.

مثلاً فرض کنید که فاعل برای انجام یک فعل، احتیاج به یک سری مقدماتی دارد، مقدمات فرض کنید تصور اهداف و غایات که جزو مقدمات شوقیه است و همین طور اراده و جزم، رعایت مصالح و تصورات مبادی فعل و جوانب فعل و شرایط و آن چیزهایی که لازمه برای فعل است، مصلحت و مفسده آن را در نظر بگیرد، میزان توان و قدرت خود را بر اتیان آن در نظر بگیرد که اصلاً می‌تواند برود یا نه، الان فرض کنید که خیلی‌ها کوه دماوند می‌روند، و تا بالای آن صعود می‌کنند و خیلی هم می‌آیند تعریف می‌کنند که آقا بیا ببین آن بالای کوه دماوند چه خبر است؟ در آنجا هوا این طور است، (گرچه کوه الوند همدان از نظر آب‌هت، شاید بالاتر از دماوند باشد ولی ما ارتفاع را می‌گوییم، هرچه هست اولیاء خدا به کوه دماوند نرفته‌اند، ولی نقل می‌کنند می‌گویند باباطاهر به کوه الوند می‌رفته) خیلی برای ما تعریف می‌کنند که این طور است و آن طور است، می‌گویند وضعیتش چطور است؟ می‌گویند در این ارتفاع، میزان اکسیژن این قدر است بالاتر برویم اکسیژن کم می‌شود فشار می‌آید پایین، بعد من نگاه به خودم می‌کنم می‌بینم رفتن به اینجا برایم درست نیست، چرا که من اولاً فشار خون دارم و ثانیاً ناراحتی دیگر دارم که مثلاً، اطبا گفته‌اند از سربالایی نباید بروی، می‌گویم این جا، جای خیلی خوبی است ولیکن به درد ما نمی‌خورد و با آن امکاناتی که من در خود می‌بینم، رفتن به این ارتفاع برای من صلاح نیست و خطرناک است. (اتفاقاً یکی از اقوام ما هم خیلی وقت پیش، همان زمان شاه بود، بنده خدا جوان هم بود ولی نمی‌دانم چی شد ناراحتی قلبی هم داشته و حتی دکتر هم به او گفته بود که این کار را نکنند، با دوستانش کوه می‌رود و یک ثلث بالا که می‌رسند قلبش از کار می‌افتد و فوت می‌کند و او را می‌آورند از اقوام نزدیک ما هم بود) این اقتدار بر فعل را مکلف در خودش می‌بیند.

پس بنابراین، در قدرت، فاعل، در وهله اول خصوصیات آن مکلف به و

ماموربه را (حالا نه آن مکلف به و ماموربه، بلکه همان فعلی را که می‌خواهد انجام بدهد حالا تکلیف هم نیست یک کاری را می‌خواهد خودش انجام بدهد) باید از نظر مصالح و مفسد در نظر بگیرد و بعد نسبت به او شوق پیدا کند و بعد از شوق نسبت به او عزم و جزم پیدا کند و بعد از جزم به مرتبه اراده بر فعل میرسد چون بین جزم و اراده ممکن است چند هفته طول بکشد، منافاتی ندارد ولی در تمام این مدت اراده به حال خودش هست و فقط منتظر یک زمان مناسب برای اتیان فعل است، حالا وقتی که فاعل می‌خواهد در مقام فعل به این عمل اقدام بکند، این جا روبرو می‌شود با شرایط خارج، آیا شرایط خارج با آن اراده جزم او موافق است یا مخالف؟ دیگر اینجا از کنترل او در می‌آید من الان می‌خواهم این کتاب را بردارم اراده می‌کنم برای برداشتن این کتاب یک مرتبه آقای فلانی می‌آید این کتاب را از جلوی من برمی‌دارد آن دیگر در اختیار من نیست یا این که یک شخصی که در کنار من است می‌آید دست مرا می‌گیرد او دیگر در اختیار من نیست یا فرض کنید بادی می‌آید و آن شیئی که در جلوی من است، آن کاغذی که هست برمی‌دارد و این طرف و آن طرف می‌برد.

تمام تصور مبادی و شوق و عزم و جزم و اراده که این‌ها مربوط به فاعل هست یک طرف در مقام فعل که عبارت است از انبعاث عضلانی که این اراده بیاید در این جوارح و با جوارح آن عمل انجام بشود آن جا مستند می‌شود به موانع خارجی، بحث ما به این مساله و به این نکته مربوط می‌شود که از نقطه نظر شرایط خارج و موانع خارجی یا معدّات خارجی، فرض کنید که من الان می‌خواهم بروم تهران قصد می‌کنم که بروم مصالح را در نظر می‌گیرم شوق اکید برایم حاصل می‌شود و بعد جزم و اراده بعد می‌روم می‌بینم ماشین نیست و وسیله نیست، در اینجا نمی‌توانم بروم چون علل معدّه برای این حرکت فراهم نیست پس بنابراین در تحقق اقتدار بر فعل غیر از اراده فاعل و غیر از عزم و جزم

فاعلی باید که آن عزم فاعلی (دقت کنید در این جا نکته ای من یادم رفت بگویم این را بعدا صحبتی می کنیم) آن عزم فاعل و تصور آن غایات و تصور مصالح آن فعل در اراده فاعل نسبت به آن ، تأثیر اکید دارد تا فاعل اهداف این فعل و مصالح مترتب بر این فعل را در نظر نگیرد، چطور ممکن است نسبت به آن فعل عزم و جزم و اراده پیدا کند؟ مگر این که دیوانه باشد، فاعل عاقل، نسبت به آن فعلی که انجام می دهد غایات مترتبه بر آن اتیان و مصالحی که مترتب بر آن اتیان می شود و همین طور تبعاتی که بر این اتیان مترتب است تمام اینها را در نظر می گیرد آن وقت می گوید این کار را بکنم یا نکنم؟ این حرف را بزنم یا نزنم؟ توابع این حرف من چیست؟ پیامدهایش چیست؟ مصالحی که مترتب بر این است چیست؟ مضاربی که بر آن مترتب می شود با منافی که بر آن مترتب می شود در کنار هم قرار می دهد و در تطبیق آنها به این نقطه فعل یا نقطه نفی می رسد، این یک نکته مهمی است.

نکته مهم تر از این به موانع و معدلات خارج از فاعل برمی گردد که فاعل می خواهد این را انجام بدهد، خوب مانع می آید جلویش، فاعل می خواهد حج برود، راه را می بندند، فاعل می خواهد فرض کنید که سوار طیاره بشود بلند بشود برود به حج از طیاره پیاده اش می کنند و می گویند که پیاده شو و نمی خواهد به حج بروی (برای یکی از رفقای ما اتفاق افتاد) پیاده اش می کنند می گویند چون ویزا نداشتی نمی شود بروی! خوب این موانع در اختیار او نیست یا این که نه همه چیز آماده می شود برای رفتن یک مرتبه مریض می شود، و در منزل می افتد و بعد نمی تواند برود و این هم خارج از اختیارش است امور غیراختیاریه، که آن امور غیراختیاریه بعد از تعلق اراده بر فعل مانع و حاجز از اتیان فعل می شوند بحث ما به این مطلب برمی گردد به این نکته.

اصولیین که آمدند واجب را مشروط کردند به قدرت، این قدرت را اعم

گرفتند از امور اختیاریه و غیراختیاریه، آنچه که موجب اتیان فعل بشود، واجب نسبت به او می‌شود، واجب مشروط و هرچه که نه، به قدرت برنمی‌گردد به غیر قدرت برمی‌گردد یعنی خود مکلف باید به دنبالش برود و خود مکلف باید فرض کنید که این را تحصیل کند آن را از دایره قدرت خارج کردند، یعنی فرض کنید که وقتی که وجوب صلاه تعلق می‌گیرد به وقت الزوال از وقت الزوال دیگر شارع نمی‌گوید اگر قادر بر تحصیل طهارت بودی، صلاه واجب است می‌گوید الان که زوال آمد دیگر صلاه واجب است، حالا این تحصیل طهارت به عهده خودت است خودت باید بروی، بلی یک وقتی می‌خواهد برود طهارت تحصیل بکند می‌بیند که او را بسته اند با زنجیر به درخت، البته به درخت که نمی‌بندند حالا فرض کنید مقیدش کردند به جائی، نمی‌تواند برود یا این که او را محصور کردند یا اینکه مثلاً برایش مانعی پیش آمده و از نظر صحت و این ها مانعی پیش آمده دیسکش عود کرده و این از جایش نمی‌تواند برخیزد، آب در دو متری اوست ولی نمی‌تواند برود آب را تحصیل بکند شارع می‌گوید بسیار خوب، این طهارت مائیه در اینجا وجوبش ساقط، طهارت ترابیه به جایش جایگزین می‌شود دومتری او آب است ولی نمی‌تواند برود آب به دست بیاورد (کسانی که دیسک می‌گیرند من خودم به سرم آمده حتی پنج سانت هم نمی‌توانند خودشان را تکان بدهند، یعنی آن قدر درد شدید است که حتی پنج سانت هم انسان قادر نیست تکان بخورد، دیسکهای شدید هست که ناراحتی‌های که اصلاً حتی اگر دست تکان بخورد خیلی شخص متألم می‌شود) پس در این جا شارع آمده صلاه را واجب کرده است، ولیکن این قدرت بر طهارت در این جا حاصل نیست.

نسبت به این مطلب، اصولیین بحث را بردند در آن مواردی، که در آن موارد مساله به خارج از مکلف و آن حیظه تکلیفی تعلق دارد قدرت را در آنجا بردند و واجب را در ارتباط با او مشروط یا مطلق تصور کردند البته مشروط

تصور کردند مطلق که دیگر در آنجا معنا ندارد مثل اینکه فرض کنید زوال، زوال که عبارت است از حرکت خورشید و وقوف او در مسقط‌الرأس این در اختیار مکلف نیست یا این که بالنسبه به عقل، عقل در اختیار مکلف نیست، بلوغ در اختیار مکلف نیست آن اموری که در اختیار مکلف نیست، و خارج از اختیار اوست، واجب نسبت به آن واجب مشروط می‌شود.

قدرت به عنوان عام، همان طوری که عرض شد، عبارت است از اقتدار بر فعل که مکلف قادر بر اتیان بر فعل باشد، قدرت بر فعل در مقابلش عجز است یعنی به چه فردی می‌گویند قادر بر فعل؟ به هر شخصی که از نقطه نظر علت تامه، برای اتیان فعل سلسله علیت به مرحله تمام برسد و موانع هم برای تحقق آن فعل مفقود باشد در این جا صادق است که قدرت در این جا محقق است که آن قدرت عبارت است از استعداد و قابلیت شخص برای انجام فعل این مساله، نه ارتباطی به مکلف عاقل دارد و نه ارتباطی به شاب دارد و نه به شیخ و حرم دارد و نه به صبی و رضیع دارد، همه این ها در این مساله واحد هستند یعنی همان طوری که ممکن است یک شخص عاقل بالغ، در سی سالگی قادر بر یک مساله باشد ممکن است به واسطه این موانع این اطلاق عاجز بر او صدق بکند یا عدم القادر یا غیرقادر بر او صدق بکند. این جا قدرت از باب تقابل ایجاب و سلب است یعنی در این جا اتیان بر فعل، بدون ملاحظه هیچ علتی، اتیان بر فعل را قدرت می‌گویند عدم الاتیان را به او می‌گویند عجز، بنابراین یک طفل دوساله آیا قادر بر اتیان صلاه است؟ نخیر قادر نیست قطعاً صدق می‌کند که این قادر است یا قادر نیست؟ که البته قادر نیست یک طفل رضیع آیا قادر بر صوم است؟ نه نیست این تقابل، تقابل سلب و ایجاب است یعنی قدرت در این جا به عنوان یک هویت و ماهیت تکوینی خارجی غیرشرعی بحث قدرت در این جا بحث شرعی نیست، بحث تکوینی است، یک فاعل در اتیان فعل خودش،

یا قابلیت برای اتیان را دارد یا ندارد به هر علتی می‌خواهد باشد، علت، علت شخصی باشد یا علت خارجى باشد این مساله فرق نمى‌کند این تقابل، تقابل سلب و ایجاب است.

اما صحبت ما در باب قدرت در تقابل سلب و ایجاب نیست آنچه را که فقهاء آمدند و قدرت را جزو شرایط وجودی مامور به و مکلف به و تکلیف گرفتند، آن تقابل سلب و ایجاب است یعنی نسبت به مکلف به آن قدرت این نسبت، نسبت مشروط است، ممکن است مکلف قادر بر اتیان فعل باشد مثل این که فقط زوال شده است و این شخص هم مستطیع از طهارت هم هست و مستطیع از صلاه هم هست اصلاً کاری به طهارت نسبت به خود صلاه کار داریم وقتی که زوال می‌شود، در این جا صلاه واجب است منتهی قبل البلوغ، نه، نسبت به قبل البلوغ واجب، واجب مشروط است قبل از زوال و قبل از بلوغ هر دو این‌ها در تحصیل قدرت و عدم این‌ها در عجز و عدم تحصیل قدرت علی السواء هستند یعنی چطور این که قبل از بلوغ تعلق تکلیف نمی‌گیرد به غیربالغ، قبل از زوال هم تعلق تکلیف نمی‌گیرد به شخصی که بالغ و مکلف است هر دو این‌ها شرط قدرت هستند یعنی هم زوال شرط برای وجوب صلاه است و هم بلوغ شرط برای اصل تکلیف و شرط صلاه است و كذلك الاستطاعه که استطاعت قبل از حصول، موجب وجوب حج نیست بعد الاستطاعه حج واجب می‌شود پس استطاعت شرط وجودی برای محقق شدن خود حج می‌شود.

صحبت ما در این مساله به اتصاف قدرت و عدم قدرت به عنوان سلب و ایجاب نیست، صحبت ما به اتصاف به عدم و ملکه است ما در بحث قدرت در مباحث فلسفی یا مباحث منطقی بحث نمی‌کنیم که در این جا شما بیائید و قدرت را شرط برای این وجود بدانید یا شرط برای واجب بدانید که در آنجا در شرط وجوب، واجب می‌شود واجب مشروط در این جا می‌شود واجب مطلق و

بحث قدرت در باب تکلیف در ظرف تشریح است نه در ظرف تکوین، وقتی که یک فقیه به تکالیف نگاه می‌کند واجب را نسبت به شرایط مقترن با خود و مقارن با خود به دو صورت آن واجب را می‌تواند لحاظ کند، آیا آن شرایط بعد از تعلق تکلیف برای مکلف حاصل است؟ یا آن شرایط بعد از تکلیف حاصل نیست؟ قبل از این که تکلیف تعلق بگیرد در آن بچه‌ای که هنوز بالغ نشده است در آنجا اصلاً بحث از قدرت و عجز، بحث لغوی خواهد بود چون بحث اصلاً بحث عدم و ملکه است نه سلب و ایجاب، دقت کنید بزنگاه مساله این جاست این جا را باید خیلی روی آن فکر کنیم.

وقتی مولا هنوز به عبد حکم وجوب اکرام را نکرده که اکرم زیداً لیله الخمیس در این جا اصلاً بحث این که این عبد قادر بر اکرام است یا قادر نیست بحث لغو است، هنوز امری نیامده از طرف مولا بحث قدرت را چه می‌خواهی بکنی هنوز از مولا نیامده اکرم زیداً لیله الخمیس حالا بیائیم بگوئیم آیا این عبد قادر بر اکرام است، کدام اکرام؟ وقتی که اکرامی هنوز نیست قدرت بر اکرام یعنی چی؟ مثل این که بگوئیم آن کبوتری که بالای سقف نشسته بالای پشت بام نشسته آیا قادر بر اکرام زید هست یا نه؟ چه ربطی دارد اصلاً از بحث خارج است باید این قدرت بر اکرام، اکرامی باشد تا این که این قدرت صدق بکند حالا این عبد می‌تواند حکم مولا را امتثال بکند یا نمی‌تواند امتثال بکند؟ قادر بر امتثال هست یا نیست؟ قبل از این که مولا حکم به اکرام بکند قدرت بر امتثال و عدم قدرت امتثال چه معنایی دارد؟ بله اگر یک عبدی باشد که قدرت بر امتثال نداشته باشد و مریض باشد آن وقت بگوئیم آقای مولا شما که دارید امر به اکرام می‌کنید این اصلاً مریض است آن وقت مساله اصلاً به عجز بر نمی‌گردد اشکال در بالاخانه مولا پیدا می‌شود که مولا با وجود عدم اقتدار عبد بر امتثال باز در اینجا حکم به اکرام می‌کند که اصلاً باز حکم در آنجا حکم لغو و عبثی

خواهد بود.

پس بحثی که اصولیین در باب واجب مطلق و واجب مشروط می‌کنند ما اول باید در قدرت این بحث را بکنیم که این بحث قدرت در کجاست آیا این قدرت بحثی که ما می‌کنیم در ظرف تشریح است یا در ظرف تکوین است؟ بحث تکوینی اصلاً ارتباطی ندارد وقتی که حکم هنوز به صلاة نیامده قبل التشریح حالا در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله خود ایشان مُلهم بود و نماز می‌خواند و به آن کیفیت نه حالا فرض کنید افراد دیگر مثلاً مشرکین، مشرکین که هنوز مسلمان نیستند هنوز اصلاً دعوت رسول الله صلی الله علیه وآله به رسالت افشا نشده آیا مشرکین قادر بر صلاتند؟ نیستند این عدم قدرت بر صلاة آیا قدرت تشریحی است یا تکوینی؟ این اصلاً تکوینی است، چرا؟ چون اصلاً امری نیست در این جا نباید بگوییم که مکلف در این جا قادر هست یا قادر نیست بحث قدرت در ظرف تشریح این بحث اصلاً منتفی خواهد شد اصلاً امری به صلاة نیامده که اصلاً این مشرک قادر باشد که بعد الامر صلاة را اتیان بکند یا قادر نباشد پس قدرتی که در باب اصول از آن قدرت باید بحث بشود که واجب را بالنسبه به قدرت بسنجند و ملاحظه کنند که آیا آن واجب مطلق است یا مشروط که می‌رود بحث درباره صلاة بالنسبه به تحصیل طهارت، صلاة بالنسبه به استقبال، صلاة بالنسبه به ثوب طاهر، صلاة بالنسبه به رعایت تنجز و خبثت و حدیثت و... این ها مساله می‌رود در این جا اصلاً قدرت در ظرف تشریح است نه قدرت تکوینی که مربوط به انجامش باشد خوب معلوم است وقتی که یک بچه‌ای هنوز تکلیف نشده قادر بر صلاة نیست وقتی که یک بچه‌ای تکلیف نشده معلوم است قادر بر حج نیست چون تکلیفش نیامده حالا بحث احکام و این ها به جای خودش باقی است منظور الزام بر فعل و این هاست، پس بنابراین آن قدرتی که باید آن قدرت

باشد و روی آن قدرت باید حساب بشود و روی آن قدرت باید در نظر گرفته بشود، اوامر شارع و ارتباطش با او، آن قدرت در ظرف تشریح است یعنی وقتی که حکم مولا بر وجوب یک امر آمد، حالا باید ببینیم کدام یک از این شرایط خارجی که (حالا آن شرط صحت و اینها است) مورد اقتدار عبد هست و کدام یک نیست، بعد از این که امر مولا بالنسبه به صلاة بعد البلوغ آمد حالا که بالنسبه به صلاه امر آمد فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ<sup>۱</sup> فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ<sup>۲</sup> إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ

الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا<sup>۱</sup> حالا نسبت به صلاة باید ببینیم این صلاة نسبت به کدامیک از شرایط آیا مکلف قادر هست یا نیست بالنسبه به زوال می بینیم مکلف قادر نیست دستش بسته است باید زوال پیدا بشود تا مکلف بتواند پس این صلاة نسبت به زوال می شود واجب مشروط البته این مساله باز فعلاً بماند تا بعد راجع به این قضیه صحبت خواهیم کرد بالنسبه به طهارت، تحصیل طهارت مکلف می تواند برود انجام بدهد شارع بگوید وقتی که وقت زوال شد بعد یک امر مجدد بکنی که حالا برو تحصیل طهارت بکن، خوب دندهات نرم بلندشو برو بکن، دیگر ده دفعه که نباید بگوید آن که مثل ما بیکار نیست نه بابا شارع خیلی کار دارد آنقدر این خدا کار دارد ملائکه اش کار دارند زمین و آسمان و این عوالم که این وقت ندارد که یکی یکی اوامر پشت اوامر، یک امر می گوید دیگر شنونده باید عاقل باشد خودش باید برود بفهمد پس یک امر به وجوب صلاه می آید بعد می گوید من صلاة بدون طهارت نمی خواهم پس باید بروم تحصیل طهارت کنم می گویم خدایا تو آیا امر کردی بعد از این صلاة که من وضو بگیرم؟

<sup>۱</sup> سوره النسا آیه ۱۰۳

آیا قدرت مرا در نظر گرفتی؟ می‌گویند یک مقدار بلند شود گیوه‌ات را پایت کن دو قدم راه برو اگر این جا دم حوض آب نیست اقلاب رودخانه آب هست می‌گوئی من تا رودخانه بلند شوم بروم وضو بگیرم؟ می‌گویند، بله، بلند شو، باید بروی، باید ببینی که اتیان امر چقدر برای تو اهمیت دارد آیا این قدر اهمیت دارد که بلند شوی تا رودخانه بروی یا نه؟ اگر اهمیت ندارد سرجایت بتمرگ، بنده دیدم که بعضی‌ها آمده بودند در یک مجلس، جشن عقدی بود که بعضی از این آقایان و علما تهران که الان فوت کردند، بنده در آنجا شاهد بودم و با همین دو چشم خودم دیدم که اینها شب نماز مغرب و عشاء را نخواندند و قطعاً اگر می‌رفتند به منزل حداقل نماز مغربشان قضا شده بود این را بنده با چشم خودم دیدم، البته در آن مجلس مرحوم پدر ما رفتند در اول مغرب رفتند و ما هم رفتیم آن پشت نماز مغرب و عشاء را خواندیم و بعد وقتی از اینها سوال می‌شود چرا اول وقت نماز نخواندی؟ می‌گویند آقا مهمانند!! مهمان آمده!! اکرام مهمان لازم است!!! اکرام مهمان لازم است و اقامه نماز لازم نیست؟؟ این هیچ ارزشی ندارد که نماز فوت بشود، درست شد حالا آنجا حالیمان می‌کنند آن طرف حالیمان می‌کنند که چه لازم بود، این را بنده با چشم خودم دیدم و البته تکرار هم شد منتهی در دفعه دومش که یک مجلس دیگری بودم به قضا نرسید ولی حدود ساعت یازده نماز مغرب را رفتند خواندند، ائمه جماعات!! که برای مردم دین رسول الله صلی الله علیه و آله را تبلیغ می‌کنند و اول الوقت رضوان الله را می‌گویند و آخرالوقت غفران الله را می‌گویند!!! آن وقت این مساله این طور است حالا بدانید که بالاخره دین باید دست کی باشد.

شارع می‌گویند باید ببینید که آیا رفتن به لب آنجا ارزش دارد یا ندارد؟ این دیگر به عهده من نیست پس شارع حکم به تحصیل طهارت نمی‌کند، حکم به لباس که نمی‌کند، حکم به استقبال مجدد با اوامر مجده و مستأنفه ندارد این

چیست؟ در اختیار است و چیزی که در اختیار است نیاز به حکم مجدد ندارد آن چیزی که در اختیار نیست، آن را شارع باید تذکر بدهد، آن چیست؟ آن زوال است آن موقع غروب شمس است آن موقع فجر است آن موقع دخول شهر رمضان است آن در اختیار مکلف نیست ولی آنی که در اختیار مکلف است، آن نیاز به امر مجدد ندارد

پس اوامر تکلیفیه بالنسبه به آن شرایطی که وجود آن شرایط، اوامر تکلیفیه نسبت به شرایطی که وجودش در اختیار مکلف نیست آن می شود واجب مشروط، بالنسبه به اموری که در اختیار مکلف است خوب نیاز ندارد شارع آن امور را بیاید بیان کند به امر جدید که امر جدید لباس طاهر باشد، استقبال داشته باشی فرض کن رفع نجاست خبیثه داشته باشی و امثال ذلک این مساله مربوط به قدرت است پس بنابراین با توجه به این قضیه ما در چه مساله ای می توانیم به یک فرد بگوئیم قادر یا غیرقادر؟ در کجا؟ در آنجائی که شخص در ظرف تکلیف باشد، روی این حساب آیا به بچه ای پنج ساله شما می توانید بگوئید این عاجز از تکلیف است؟ نمی توانید بگوئید چرا؟ چون بحث آمد روی عدم و ملکه ، بچه پنج ساله اصلاً تکلیف به او تعلق نمی گیرد تا اینکه قادر باشد یا نباشد پس قدرت و عدم قدرت از تقابل سلب و ایجاب خارج می شود، می آید در ظرف تشریح، در ظرف تشریح هم که آمد باید مکلف بالغ باشد، عاقل باشد این شرایط وجودی تکلیف را داشته باشد، حالا که این شرایط را دارد به او گفته می شود آیا قادر هستی یا قادر نیستی؟ اگر ظرف، ظرف تکلیف باشد می شود قادر ظرف تکلیف نباشد غیرقادر، قبل از زوال این شخص قادر نیست، بالنسبه عاجز است تقابل، تقابل عدم ملکه است بعد از زوال متصف می شود به قدرت، قبل از زوال عاجز بعد از زوال قادر، بعد از دخول شهر رمضان قادر قبل از دخول شهر رمضان عاجز، فی اشهر الحج (حالا فی اشهر الحج موافقت با قوم این را

می‌گوییم و الاً بعداً همه این مطالب پنبه اش زده می‌شود) فی اشهر الحج قادر، قبل از اشهر الحج عاجز و امثال ذلك قبل البلوغ الى النصاب عاجز در زکات یا در تخمیس بعد از بلوغ الى النصاب می‌شود قادر این تقابل می‌شود تقابل عدم و ملکه حالا در این صورت استطاعت را که از شرایط قدرت گرفتند این استطاعت جزء کدام یک از این شرایط قرار می‌گیرد آیا در اختیار مکلف هست یا نیست؟ بیائیم به آن برسیم، با این بیان استطاعت آیا جزو شروطی است که تحصیلش به عهده شارع است آن باید زوال را بیاورد آن باید بلوغ را بیاورد، حالا در مورد بلوغ که اصلاً بحث خروج موضوعی دارد گفتیم جزو تقابل اقسام سلب و ایجاب است، حالا فرض کنید، در مورد بحث دخول شهر رمضان، دخول اشهر حج، نصاب و امثال ذلك آیا شارع باید استطاعت را بیاورد یا استطاعت در اختیار ماست؟ کدام است؟ در اختیار ما می‌شود. پس چرا آمدند استطاعت را شرط وجوب قرار دادند نه شرط واجب؟

انشاء الله تتمه بحث فردا.